

بہ نام پروردگار مہربان

سطر بہ سطر

واژگان عربی انسانی کنکور

دہم | یازدہم | دوازدہم

حسین منصوری

نظارت محتوایی: مہران ترکمان



لقمہ طلایے



مہروماہ

فهرست

۷

مقدمه

عربی دهم

۳۰

ذَاكَ هُوَ اللَّهُ

۱

درس

۴۱

أَنْكُمْ مَسْئُولُونَ

۲

درس

۵۱

مَطَرُ السَّمَكِ

۳

درس

۶۰

التَّعَايُشُ السَّلِيمِي

۴

درس

۷۲

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ

۵

درس

۸۲

المَعَالِمُ الخَلَابَةِ

۶

درس

۸۷

صِنَاعَةُ النِّفْطِ

۷

درس

۹۲

يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ

۸

درس

عربی یازدهم

۱۰۲

مَوَاعِظُ قِيَمِهِ

۱

درس

۱۱۹

صِنَاعَةُ التَّلْمِيْعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

۲

درس

۱۲۶

عَجَائِبُ المَخْلُوقَاتِ

۳

درس

درس ٤ تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية ١٣٤

درس ٥ الصدق ١٤٧

درس ٦ ارحموا ثلاثاً ١٥٤

درس ٧ لاتقنطوا ١٦٧

عربي دوازدهم

درس ١ الداء و الدواء ١٨٢

درس ٢ الوجه النافع و الوجه المضير ١٩٣

درس ٣ ثلاث قصص قصيرة ٢٠٥

درس ٤ نظام الطبيعة ٢١٥

درس ٥ يا الهى ٢٢٥

٢٢٩ پيوست

٢٣٠ اصطلاحات عربى دهم، يازدهم و دوازدهم

٢٣٩ خلاصه قواعد و نکات ترجمه

٢٥٧ واژه نامه الفبايى

مقدمه



آموزش تجزیه کلمه

برای این که بتوانیم یک کلمه را تجزیه نماییم، ابتدا باید تقسیم‌بندی‌های کلمه و نکات و قواعد مربوط به آن را بدانیم، بنابراین قبل از بررسی کلمات کتاب درسی از نظر تجزیه (التحلیل الصرفی)، به آموزش شیوه‌های تجزیه نمودن و نکات مطرح در آن می‌پردازیم. به‌طور کلی در زبان عربی، کلمه به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱ اسم

۲ فعل

۳ حرف

هر یک از موارد سه‌گانه بالا از جهات مختلفی قابل تفکیک و تقسیم‌بندی هستند که در ادامه با آنها آشنا خواهید شد.

اسم

← علامت‌های شناخت اسم

۱ ال: ابتدای هر کلمه‌ای که «ال» وجود داشته باشد، اسم است.

🏠 **مثال:** الوطن، الكتاب، المسجد

۲ تنوین: آخر هر کلمه‌ای که تنوین قرار گرفته باشد، اسم است.

🏠 **مثال:** مدرسة، صديق، دفترًا

📣 **یادآوری:** اگر یک اسم مذکر نکره که اعراب ظاهری اصلی

می‌پذیرد، در حالت نصب قرار گیرد، (مثلاً مفعول شود) در آخر آن تنوین با کرسی «الف» ظاهر می‌شود.

🏠 **مثال:** قرأتُ کُتُباً / رأیتُ تلميذاً / یا عالماً بالعباد

۳ مضاف: هر کلمه‌ای که مضاف باشد، اسم است.

🏠 **مثال:** مدرسة علی، بیتنا، سوق الكتاب (بازار کتاب)

یادآوری: ۱ مضاف، اسمی است که به کلمه‌ای دیگر اضافه می‌شود؛

ال، تنوین، «ن» تثنیه و جمع نمی‌پذیرد.

۲ فرمول ← اسم + اسم ← کتاب المعلم

← اسم + ضمیر ← أمك

دقت کنید که در این موارد اسم اول، مضاف و اسم دوم، مضاف‌إلیه است.

۳ مضاف نقش نیست.

۴ **مجرور بودن:** هر کلمه‌ای که مجرور باشد (حرکت کسره بگیرد)، اسم است.

۱- مجرور به حرف جر ← فی الدار / علی المنضدة

۲- مضاف‌إلیه ← معلّم الصّف / بیت الله

توجه: گاهی کسره برای رفع التقای ساکنین می‌آید که این

کسره عارضی است و علامت اسم نیست. (فعل ساکن + ال ← کسره)

مثال: بشر المعلم / عن الاسئلة / جاءت الزهراء

۵ **ختم به «ة» و «اء»:** هر کلمه‌ای که مختوم به «ة» و «اء» باشد، اسم است.

۶ **منادا بودن:** هر کلمه‌ای که منادا باشد، قطعاً اسم است.

مثال: یا رجل / أيها الرجل / یا علی / یا رجل الوطن

تقسیم بندی اسم از نظر جنس

۱- مذکر

۲- مؤنث

انواع مذکر

۱ **حقیقی** ← اسمی که بر انسان یا حیوان نر دلالت می‌نماید و هیچ

علامت تأنثی در آن وجود ندارد.

مثال: رجل، علی، أب، بهزاد، دیک (خروس)، أسد (شیر)، ثعلب (روباه) و ...

۲ **مجازی** ← بر اشیایی دلالت می‌نماید که قوانین یک اسم مذکر

درباره آن اجرا می‌شود.

مثال: کتاب، قلم، جدار، بیت، مسجد



تقسیم‌بندی فعل صحیح از نظر نوع حروف

فعل صحیح

- ۱ مهموز ← یکی از سه حرف اصلی آن همزه است.
مثال: أَكَل، سَأَلَ، قَرَأَ
- ۲ مضاعف ← دو حرف از سه حرف اصلی آن یکسان است.
مثال: حَبَّ، مَدَّ، سَدَّ، رَدَّ، زَلَزَلَ، حَضَّضَ
- ۳ سالم ← فعلی که بین حرف‌های اصلی خود نه همزه دارد
 نه حرف یکسان.
مثال: ذَهَبَ، جَمَعَ

فعل از نظر لازم و متعدی بودن

- ۱ لازم ← فقط فاعل می‌پذیرد.
مثال: إنصرف: روانه شد.
- ۲ متعدی: علاوه بر فاعل به مفعول نیاز دارد.
مثال: أَكَلَ عَلَى الطَّعَامِ: علی غذا را خورد.

فعل از نظر هویت

- ۱ معلوم ← فاعل آن مشخص است.
مثال: ذَهَبَ عَلِيٌّ: علی رفت. (فاعل ← عَلِيٌّ)
- ۲ مجهول ← فاعل آن مشخص نیست.
مثال: تُكْتَبُ الرِّسَالَةُ: نامه نوشته می‌شود.

نائب فاعل

طریقه مجهول کردن فعل ماضی

- ۱ مکسور کردن عین الفعل
- ۲ مضموم کردن حروف متحرک قبل از عین الفعل
مثال: عَلِمَ ← عَلِمَ / اسْتُخْرِجَ ← اسْتُخْرِجَ

طریقه مجهول کردن فعل مضارع

۱ مفتوح نمودن عین الفعل

۲ مضموم نمودن حرف اول (حرف مضارع)

مثال: یکتب ← یکتب / یستعمل ← یستعمل

جدول انواع ضمائر و صیغه‌ها

ضمیر متصل رفعی (فاعلی) (به آخر فعل می‌چسبن)	مفهومش	ضمایر متصل نصبی و جری	ضمایر منفصل رفعی	نام خارجگی آن	شماره صیغه	مضارع	
						ماضی	مضارع
—	مفرد مذکر غائب	هُ	هُوَ	لِلْغَائِبِ	۱	—	—
ا	مثنی مذکر غائب	هُمَا	هُمَا	لِلْغَائِبَيْنِ	۲	ا	ا
و	جمع مذکر غائب	هُم	هُم	لِلْغَائِبِينَ	۳	و	و
—	مفرد مؤنث غائب	هَا	هِيَ	لِلْغَائِبَةِ	۴	—	—
ا	مثنی مؤنث غائب	هُمَا	هُمَا	لِلْغَائِبَتَيْنِ	۵	ا	ا
ن	جمع مؤنث غائب	هُنَّ	هُنَّ	لِلْغَائِبَاتِ	۶	ن	ن
—	مفرد مذکر مخاطب	كَ	أَنْتَ	لِلْمُخَاطَبِ	۷	—	تَ
ا	مثنی مذکر مخاطب	كُما	أَنْتُمَا	لِلْمُخَاطَبَيْنِ	۸	ا	تُمَا

پایہ دہم

عربی ۱



ذَاكَ هُوَ اللَّهُ

(او همان خداست)

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

رشد کرد **نَمَتَ** (نَمًا - يَنمو)

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائبة، لازم، معلوم

دانه **حَبَّة**

اسم، مفرد، مؤنث، نكرة، مُعرب / مِنْ حَبَّة: جار و مجرور

• **كَيْفَ نَمَتَ مِنْ حَبَّةٍ:** چگونه از دانه‌ای رشد کرد؟ (به سختی)

شد، گردید **صَارَتْ** (صَارَ - يَصيرُ)

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائبة مِنْ الأفعال الناقصة

🗨 **نکته:** جملاتی که با «صار»،

«لیس»، «کان» و «أصبح» شروع می‌شوند، (افعال ناقصه) اسمیه به حساب می‌آیند و اگر بعد آن‌ها فعل بیاید، یک جمله اسمیه داریم یک جمله فعلیه.

ابْحَثْ عَنْ (بَحَثَ - يَبْحَثُ)

جست‌وجو کن

فعل امر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، معلوم، لازم

ذَاكَ (همان ذلک است) **آن**

اسم الإشارة للبعید، مفرد، مذکر، مبنی / مبتدأ و خبره «اللَّهُ»

أَنْظُرُ (نَظَرَ - يَنْظُرُ) نگاه کن، بنگر

فعل امر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، لازم، معلوم

ذَاتِ دارای

اسم، مفرد، مؤنث

🗨 **نکته:** «ذو - ذا - ذی» یعنی «دارای

- صاحب» که مؤنث هر سه آن‌ها کلمه «ذات» است که چون مرجع آن «الشجرة» است، به صورت مؤنث آمده.

الْغُصُونِ (مفرد ← غُصْنٍ) شاخه‌ها

اسم، جمع التکسیر، معرف بِال، مُعرب / مضاف‌إلیه و مجرور

النَّضْرَةِ تر و تازه

اسم، مفرد، مؤنث، معرف بِال، مُعرب / صفة و مجرور

🗨 **نکته:** «ناظر» یعنی «بیننده» و

«ناصر - نَضْر» یعنی «تر و تازه، شاداب»

قُلْ (قَالَ - يَقُولُ) فعل أمر، مجرّد ثلاثی، للمخاطب، متعدی، معلوم

ذَا (هَمان «هذا» است.) اسم الإشارة للقريب، مفرد، مذکر

يُخْرِجُ (أَخْرَجَ - يُخْرِجُ) فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب «إِفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

نکته: فعل‌هایی که در باب «إِفعال» هستند یعنی به صورت «أَفْعَل - يُفْعَلُ» صرف می‌شوند، غالباً متعدی هستند یعنی فعل «گذرا» هستند و مفعول می‌خواهند.

◀ شکل‌های مختلف فعل «خَرَجَ»:

خَرَجَ مِنْ: بیرون رفت
خَرَجَ بِ: درآورد، راند
تَخَرَّجَ: دانش‌آموخته شد
اسْتَخْرَجَ: بیرون کشید
أَخْرَجَ: اخراج کرد

ها اسم، ضمیر متصل، للغائبة / مضاف إليه

مُسْتَعْرَة فروزان، روشنی بخش اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل من باب «إِفْتعال»، نكرة / خبر و مرفوع

ضياء روشنایی اسم، مفرد، مذکر، نكرة / مبتدأ مؤخر و «فيها» خبر مقدم، شبه جمله

مُنْتَشِرَة گسترده، پخش شده اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل من باب «إِفْتعال» / صفة و مرفوع بالتبعية

نکته: اگر شک کردیم یک اسم یا فعل در باب «إِفْتعال» است یا «انْفِعال»، یعنی اگر حرف دوم «ذ» و حرف سوم آن «ت» بود، آن کلمه در باب «إِفْتعال» است. پس موارد زیر همگی در شکل و صورت «افْتَعَلَ - يَفْتَعَلُ - افْتَعَال» هستند:
انْتَشَرَ - انْتَقَمَ - انْتَصَرَ - انْتَضَمَ - انْتَخَبَ

أَوْجَدَ (أَوْجَدَ - يُوجَدُ)

پدید آورد، ایجاد کرد فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب «إِفْعَال»، للغائب، متعدی

الْثَّمَرَة میوه اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَل / مفعول
جَدْوَة شراره آتش اسم، مفرد، مؤنث / مبتدأ و مرفوع



الشَّرَّة پاره آتش، اخگر
اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَل، مُعرب /
مضاف إليه و مجرور

أَنْعَم (مفرد ← نِعْمَة) نعمتها
اسم، مؤنث، جمع التّكسير، مُعرب /
مبتدأ و مرفوع

الغيم ابر
اسم، مفرد، مذکر، معرّف بِأَل، مُعرب /
إلى الغيم: جار و مجرور

أَنْزَلَ (أَنْزَلَ - يُنْزِلُ) نازل کرد
فعل ماضی، ثلاثی مزید من باب
«إفْعال»، للغائب، متعدی، معلوم

مَطَر باران
اسم، مفرد، مذکر، مُعرب / مفعول و منصوب

حِوَار

حوار گفت و گو
اسم، مفرد، مذکر، مصدر من
باب «مُفَاعَلَة»، مُعرب

نکته: مصدر باب «مُفَاعَلَة»

بر وزن «فِعَال» هم می آید: جَاهِدَ،
يُجَاهِدُ، مُجَاهِدَةٌ / جِهَاد

التَّعَارُف آشنایی
اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب
«تَفَاعُل»، معرّف بِأَل، مُعرب

تذکر: وقتی می خواهیم جنس

(مذکر و مؤنث بودن) یک اسم جمع
(مکسّر) را مشخص کنیم، باید به
شکل مفرد آن توجه نماییم.

مثال: مَدَارِس ← مَدْرَسَة (مؤنث)

أَنْعَم ← نِعْمَة (مؤنث)

مُنْهَمِرَة ریزان، جاری
اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل من باب
«انْفِعَال»، نكرة، مُعرب / خبر و مرفوع

بَالِغَة کامل
اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل،
نكرة، مُعرب / صفة و مجرور

مُقْتَدِرَة قدرتمند، شایسته
اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل من باب
«افتعال»، نكرة و مُعرب / صفة و مجرور

زَانَ (زَانَ - يَزِينُ) زینت داد، آراست
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،
متعدی، معلوم / فعل و جملة فعلية

ه: ضمير متصل مبني / مفعول

متضادها

مُغْلَقٌ	≠	فارغ
بسته		باز
جَمَاعَةٌ	≠	وَحْدَةٌ
گروهی		تنهایی
إِطْفَاءٌ	≠	إِشْعَالٌ
خاموش کردن		روشن کردن
أَغْلَقَ	≠	فَتَحَ
بست		گشود
قَلِيلٌ	≠	كَثِيرٌ
کم		زیاد
حَسَنَةٌ	≠	سَيِّئَةٌ
نیکی		بدی
جَمِيلٌ	≠	قَبِيحٌ
زیبا		زشت
خَيْرٌ	≠	شَرٌّ
خوبی		بدی
القِلَّةُ	≠	الكثرة
کم		زیاد
ناقص	≠	زائد
منهای		به علاوه، به اضافه

الْمُنْظَمَةُ

سازمان
اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَلٍ، اسم
المفعول، معرب/ مضاف اليه و مجرور

تِيَارُ الْكِهْرِبَاءِ جريان برق

أُنْبُوبَةٌ لوله

اسم، مفرد، مؤنث، نكرة، مُعْرَبٌ/
مبتدأ و مرفوع

تَحَفَّظُوا (تَحَفَّظَ - يَتَحَفَّظُ)

نگهداری کنید

فعل أمر، مزيد ثلاثي من باب «تفعل»
للمخاطبين، لازم، معلوم

مترادفها

مُدْرَسٌ = مُعَلِّمٌ (آموزگار)

ظَنَّ = حَسِبَ (گمان کرد)

قَامَ = نَهَضَ (برخواست)

شَعْبٌ = نَاسٌ (مردم)

رَأَى = شَاهَدَ (دید)

فَائِزٌ = نَاجِحٌ (برنده)



جمع‌های مکسر

ضَيْف ← ضُيُوف (مهمان)	مِصْبَاح ← المصابيح (چراغ)
أُسْبُوع ← أسابيع (هفته)	مَكَان ← أماكن/أمكنة
عَزِيز ← أَعْرَاء (ارجمند)	يَنْبُوع ← ينابيع (چشمه)
إِبْنٌ ← أبناء (پسر)	مَرْفِقٌ ← مرفق (تأسیسات)
رَسُولٌ ← رُسُل (فرستاده)	مَثَلٌ ← أمثلة
أَخٌ ← إخوة/إخوان (برادر)	مَسْكِينٌ ← مساكين (تهی دست)
جُمْلَةٌ ← جُمَل / جملات (جمله)	هَاتِفٌ ← هواتف (تلفن)
رَقْمٌ ← أرقام (عدد، شماره)	طَعَامٌ ← أطعمة (غذا)
صَوْتٌ ← أصوات (صدا)	مُتَحَفٌ ← متاحف (موزه)
قَدَمٌ ← أقدام (گام)	بَلَدٌ ← بلاد/ بلدان (کشور)
عَامٌ ← أعوام (سال)	حَدِيقَةٌ ← حدائق (باغ)
كَلْبٌ ← كِلاب (سگ)	عِمَادٌ ← أعمدة (ستون / پایه)
نَعَجَةٌ ← نِجاج (گوسفند)	شَعْبٌ ← شعوب (ملت)
عَبْدٌ ← عِبَاد (بنده)	بُقْعَةٌ ← بِقَاع (قطعه زمین)
طَالِبٌ ← طُلَّاب / طَلَّبة (دانش‌آموز، دانشجو)	بَهِيمَةٌ ← بهائم (چارپا)



الحوار



الصَّيدَلِيَّةُ داروخانه

اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِالْأَلِ، مُعْرَبٌ /

في الصيدليّة: در داروخانه

الصَّيْدَلِي داروخانه دار

وَصْفَةٌ نسخه

اسم، مفرد، مؤنث، نكرة، مُعْرَبٌ /

مبتداً مؤخر و مرفوع

الأدوية (مفرد ← الدواء) داروها

اسم، جمع التکسير، مذکر، معرف

بِأَلِ، مُعْرَبٌ

مِحْرَارٌ دماسنج

اسم، مفرد، مذکر، نكرة، مُعْرَبٌ

قَطْنٌ طَبِّیٌّ پنبه طبّی

الجِلْدُ پوست

اسم، مفرد، مذکر، معرّف بِالْأَلِ، مُعْرَبٌ /

مضافٌ اليه و مجرور

لا بِأَسَ هيج اشکالی ندارد

اسم، مفرد، مذکر، نكرة / اسم لای

نفي جنس و مبنى

• بیعها بدون وصفه غیر مسموح: فروش

آن بدون نسخه ممنوع است.

يُشَجِّعُ (شَجَّعَ - يُشَجِّعُ) تشویق می کند

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب

«تفعیل»، للغائب، متعدی، معلوم /

جمله فعلیه و خبر

اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ



رَمَلٌ ماسه

اسم، مفرد، مذکر، مُعْرَبٌ / عَلَى رَمَلٍ:

جار و مجرور

المؤمنون

اسم، جمع السّالم للمذکر، اسم

الفاعل من باب «افعال»، مُعْرَبٌ / فاعل

و مرفوع بالواو

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ

و هنگامی که مؤمنان گروهها را دیدند

وَاقِفٌ ایستاده

اسم، مفرد، مذکر، مُعْرَبٌ، اسم

الفاعل / خبر و مرفوع

مُهَدِّئِ الْأَعْصَابِ آرام کننده اعصاب

مُهَدِّئٌ: اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل

من باب «تفعیل»، مُعْرَبٌ / خبر و مرفوع

لَا يُصَدِّقُ (صَدَّقَ - يُصَدِّقُ) باور نمی کند

مضارع منفی، مزید ثلاثی من باب

«تفعیل»، للغائب، متعدی، معلوم /

فعل و فاعله «العاقل»

التمرین الخامس

جزاء پاداش
اسم، مفرد، مذکر، مُعرب / مبتدأ و
خبر «الاحسان»

یومان دو روز
اسم، مثنی، مذکر، نكرة، معرب / خبر
و مرفوع بالألف

نشر گسترش، پخش
اسم، مفرد، مذکر، مصدر، مُعرب / خبر
و مرفوع

الفلاحون کشاورزان، زارعان
اسم، الجمع السالم للمذکر، اسم المبالغه،
معرف بال، معرب / فاعل مرفوع بالواو

السليم سالم
اسم، مفرد، مذکر، معرف بال، مُعرب /
صفة و مرفوع

مترادفها

معالم = آثار (آثار)

ملحوظ = ملموس (قابل توجه)

استطاع = قدر (توانست)

حصل على = اكتسب (به دست آورد)

يرى = يشاهد (می بیند)

تشتري (اشتری - يشتري) می خری
فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب
«افتعال»، للمخاطب، متعدی، معلوم

التمرین الثاني

مرضٌ جلدی (ترکیب وصفی)

بیماری پوستی

المُستشفى بیمارستان
اسم، مفرد، مذکر، معرف بال، مُعرب،
اسم المكان / الی المُستشفى: جار و مجرور

العیش زندگی کردن
اسم، مفرد، مذکر، مصدر، معرف بال،
مُعرب / مبتدأ و مرفوع

التمرین الثالث

أمريكا الوسطی (ترکیب وصفی)

آمریکای مرکزی

سَاعَدْتُ (سَاعَدَ - يُسَاعِدُ) کمک کرد
فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب
«مفاعلة»، للغائبه، متعدی، معلوم /
فعل و فاعله «الممرضتان»

الساحة الأولى (ترکیب وصفی)

میدان نخست

طائراتهم الحربية (ترکیب اضافی وصفی)
هوایماهای جنگی شان

پایہ یازدہم

عربی ۲



الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

مَوَاعِظُ قِيَمِهِ

(پندهای ارزشمند)

أَحَبُّ	محبوب‌ترین	الفنون	هنرها
اسم، مفرد، مذکر، اسم التفضيل، مُعرب / مبتدأ و مرفوع		اسم، جمع التکسیر، مذکر، معرف بِأَل، مُعرب	
عباد (مفرد ← عَبَد)	بندگان	الأراذل (مفرد ← أَرَذَل)	فرومایگان
اسم، جمع التکسیر، مذکر، مُعرب / مضاف اليه و مجرور		اسم، جمع التکسیر، اسم التفضيل، مذکر، معرف بِأَل، مُعرب / عن الأراذل: جار و مجرور	
أَنْفَعُ	سودمندترین	الاقتصاد	صرفه‌جویی
اسم، مفرد، مذکر، اسم التفضيل، مُعرب / خبر و مرفوع		اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب «افتعال»، معرف بِأَل، مُعرب	
قِيَمَةٌ	با ارزش، ارزشمند	استهلاك	مصرف کردن
اسم، مفرد، مؤنث، نکره، مُعرب / صفة و مرفوع		اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب «استفعال»، مُعرب / في استهلاك: جار و مجرور	
رُؤْيَةٌ	دیدن، مشاهده کردن		
اسم، مفرد، مؤنث، مصدر، مُعرب / مفعول و منصوب			
فِي أَحْسَنِ الْحَالِ	در بهترین حالت / وضعیت		
يُرْشِدُونَ (أَرشَد - يُرشد)	راهنمایی می‌کنند، هدایت می‌کنند		
		يُقَدِّمُ (قَدَّمَ - يُقدِّم)	تقديم نمود، پیش می‌فرستد
فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب «إفعال»، للغائبين، متعدی، معلوم		فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب «تفعيل»، للغائب، متعدی، معلوم	
الصفات الطَّيِّبَةُ	ویژگی‌های پاک		

● الإقتصاد فی استهلاك الماء و الكهْرُبَاء: صرفه‌جویی در مصرف آب و برق

من عَزَمَ الأمورِ از کارهای مهم

● لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ و لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا: با تکبر رویت را برنگردان و با خودپسندی راه مرو.

مُخْتَالٌ خودپسند

اسم، مفرد، مذکر، نکره، مُعْرَب / مضاف الیه و مجرور

مُخْتَالٌ فَخُورٌ (ترکیب وصفی)

خودپسند فخر فروش

● و اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ: در راه رفتنت میانهر و باش و صدایت را پایین بیاور.

أَنْكَرٌ زشت تر، زشت ترین

اسم، مفرد، مذکر، اسم التفضیل، مُعْرَب / اسم «إِنَّ» و منصوب

الْحَمِيرُ (مفرد ← حمار)

دراز گوش ها، الاغ ها

اسم، جمع التکسیر، مذکر، معرّف بِأَلٍ، مُعْرَب / مضاف الیه و مجرور

يُحَافِظُ (حَافِظٌ - يُحَافِظُ)

نگه می دارد، حفظ می کند

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «مفاعلة»، متعدی، معلوم

نمودج تَرْبَوِيٌّ (ترکیب وصفی)

نمونه پرورشی

لِيَهْتَدِيَ (لام ناصبه + مضارع ← مضارع التزامی) تا هدایت شود / راهنمایی شود فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «افتعال»، للغائب، لازم، معلوم / فعل و فاعله «كُلٌّ»

أَقِمُّ (أَقَامَ - يُقِيمُ) بر پای دار

فعل أمر، مزید ثلاثی من باب «افعال»، للمخاطب، متعدی، معلوم

● يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ: ای پسر (پسر کم) نماز را به پا دار

وَأَوْمُرُ (وَأَوْمَرُ = وَأَمُرُ)

و فرمان بده، دستور بده

فعل أمر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، متعدی، معلوم

أَنَّهُ (نَهَى - يَنْهَى) بازدار، نهی کن

فعل أمر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، متعدی، معلوم

الْمُنْكَرُ کار زشت

اسم، مفرد، مذکر، معرّف بِأَلٍ، اسم المفعول من باب «افعال» / عن المنكر: جار و مجرور

● وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ: بر مصیبتی که بر تو می رسد شکیبا باش

پایه دوازدهم

عربی ۳

الدُّرْسُ الثَّالِثُ

ثلاث قصص قصيرة

(سه داستان کوتاه)

لَمْ يُجْلِسْ (أَجْلَسَ - يُجْلِسُ) نشانند

مضارع مجزوم، مزيد ثلاثی من باب

«إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

انزَعَجَ (انزَعَجَ - يَنْزَعِجُ) آزرده شد

فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب

«انفعال»، للغائب، لازم، معلوم / فعل

و فاعله «رسول»

ذات يوم (ترکیب اضافی) روزی

راح (راحُ - يروحُ) رفت

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،

لازم، معلوم

قَبَّلَ (قَبَّلَ - يُقَبِّلُ) بوسید

فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب

«تفعیل»، للغائب، متعدی، معلوم /

فعل و فاعله «الأب»

أَجْلَسَهُ عنده او را نزد خود نشانند

● حِينَ رَأَاهُ لَمْ يُقَبِّلِ الابْنَهَ: وقتی او را دید فقط پسرش را بوسید / نبوسید مگر پسرش را

◀ شکل‌های گوناگون کلمه «قبل»:

قَبِلَ: پذیرفت

قَبِلَ شَكًّا: شک کرد

قَبَّلَ: بوسید

أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد

تَقَبَّلَ: پذیرفته شد

تَقَابَلَ: روبه‌رو شد

اسْتَقْبَلَ: پذیرایی کرد

مِن قَبْلِ: پیش از این

قَبْلِي: قبیله‌ای

مَقْبُول: پذیرفتنی

مُسْتَقْبَل: آینده

قُبَيْل: کمی پیش‌تر

تَفَرَّقَ (فَرَّقَ - يُفَرِّقُ) تفاوت می‌گذاری

فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب

«تفعیل»، للمخاطب، معلوم

نَدِمَ (نَدِمَ - يَنْدِمُ) پشیمان شد

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،

لازم، معلوم / فعل و فاعله «الرجُل»

الرَّضَاعَةُ شیرخوارگی

اسم، مفرد، مؤنث، معرَّف بِأَلٍ، مُعْرَب /

مِن الرِّضَاعَةِ: جارومجرور



نکته: اگر فاعل جمع غیر عاقل

باشد فعل به صورت مفرد مؤنث می آید:

مثال: مَرَّتِ الْإِيَّامُ

فعل مؤنث فاعل
جمع غیر انسان

مثال: أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ

فعل مؤنث فاعل
جمع غیر انسان

لَمْ يُصَدِّقُوا (صَدَّقَ - يُصَدِّقُ)

باور نکردند

مضارع مجزوم، مزید ثلاثی من باب «تفعیل»، للغائبین، متعدی، معلوم

أَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ

او را نزد پیامبر خدا بردند

أَكْرَمَ (أَكْرَمَ - يُكْرِمُ)

گرامی داشت، اکرام کرد

فعل ماضی، مزید ثلاثی من باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

بَسَطَ (بَسَطَ - يَبْسُطُ) گسترد، پهن کرد

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب، متعدی، معلوم

رداء روپوش بلند، جامه

• خَيْرَهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً أَوْ

الْعُودَةِ: او را میان ماندن با احترام یا

بازگشت مخیر کرد / اختیار داد.

كَانَتْ تَحْضُنُ (كان + مضارع ← ماضی

استمراری) در آغوش می گرفت

فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للغائبة، متعدی، معلوم

صغیراً کودکی

اسم، مفرد، مذکر، نكرة، مُعرب / حال و ذوالحال «النبي»

تُلَاعِبُ (لَاعَبَ - يُلَاعِبُ) بازی می کند با

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «مفاعلة»، للغائبة، متعدی، معلوم

يَا رَبَّنَا (حرف ندا + منادای مضاف +

مضاف الیه) ای پروردگار ما

أَبَقَ (أَبَقِيَ - يُبْقِي) نگه دار، حفظ کن

فعل امر، مزید ثلاثی من باب «إفعال»، للمخاطب، متعدی، معلوم

• حَتَّىٰ أَرَاهُ يَافِعًا وَ أَمْرَدًا: تا او را

نوجوان و جوان ببینم.

شَدِيدُ التَّعَلُّقِ (ترکیب اضافی)

خیلی وابسته

مَرَّتْ (مَرَّ - يَمُرُّ) عبور کرد، گذر کرد

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائبة، لازم، معلوم / فعل و فاعله «الايام»

پیوست

• اصطلاحات عربی دهم، یازدهم و دوازدهم

• خلاصه قواعد و نکات ترجمه

• واژه‌نامهٔ الفبایی



اصطلاحات عربی دهم



دورة المياه سرویس بهداشتی
مرافق عامّة تأسیسات عمومی
حنيفة الماء شیر آب
مكيّف الهواء کولر
الدوام المدرسى ساعت کار مدرسه
الأعاصير الشديدة گردباد تند
قسم الجوازات بخش گذرنامه‌ها
شرفتمونا به ما افتخار دادید
بطاقات الدخول بلیط‌های ورودی
أختای و أخوای دو خواهر و دو برادر
مهرجان الأفلام جشنواره فیلم
انقطع رجائی امیدم قطع شد
روح الله رحمت خدا
أعف عنا از ما درگذر
على مرّ العصور
در گذر عصرها / زمان‌ها
لغات و ألوان زبان‌ها و رنگ‌ها
عميل العدو مزدور دشمن
حرية العقيدة آزادی عقیده
لديهم دارند
من دون الله به جای خدا
نقاط الخلاف موارد اختلاف
خمس سگان العالم
یک پنجم ساکنان جهان
صالة التفتيش سالن بازرسی

حوارات گفتگوها
بَحَثَ ... عَن دنبال ... گشت
قاعة المطار سالن (انتظار) فرودگاه
مَعَ الْأَسْف متأسفانه
لسان صدق یاد نیکو
قَرَبَ مِنْ نزدیک شد به
بعضهم بعضاً برخی با برخی دیگر
كَم مَرَّةً چند بار
ينابيع الحكمة
چشمه‌های حکمت و دانش
الشعب الإيراني مردم ایران
شعبٌ مضياف ملتی مهمان‌نواز
ما أجمل چقدر زیباست
مئة ألفٍ أو يزيدون صد هزار و بلکه بیشتر
ما تُقدِّموا هر آنچه پیشاپیش بفرستید
حَلُّ الْعُقْدَةِ باز کردن گره
جَنَاحَ الذَّلِّ بال فروتنی
المُحيط الأطلسی اقیانوس اطلس
مهرجان مَطَر السَّمَكِ جشنواره باران ماهی
أمريكا الوُسطی آمریکای مرکزی
مرحباً بكم خوش آمدید

خلاصه قواعد و نکات ترجمه


زمانها

ماضی منفی ساده

«ما» + ماضی


 **مثال:** ما جاء: نیامد / ما رأیتُم: ندیدید

«لم» + مضارع مجزوم

 **مثال:** لم يذهب: نرفت / لم يرض: راضی نشد


ماضی نقلی مثبت

«قد» + ماضی


 **مثال:** قد فرح: شاد شده است / قد جاء: آمده است

ماضی نقلی منفی

«لما» + مضارع مجزوم


 **مثال:** لما يذهب: هنوز نرفته است / لما يذكر: هنوز یاد نکرده است

«ما» + «قد» + ماضی


 **مثال:** ما قد أكل: نخورده است / ما قد رأى: ندیده است

ماضی بعید


«كان» + «قد» + ماضی

 **مثال:** كان قد ذهب: رفته بود / كان قد ضرب: زده بود

«كان» + ماضی

 **مثال:** كان ذهب: رفته بود / كان ضرب: زده بود

«كان» + اسم فاعل

 **مثال:** كنتُ جالساً: نشسته بودم / كنتُ غارقاً: در افکارم غرق

شده بودم

ماضی بعید منفی

«ما» + «كان» + ماضی



مثال: ما كان ذَهَبَ: نرفته بود / ما كانَ جَلَسَ: ننشسته بود / ما كُنَّا

ذَهَبْنَا: نرفته بودیم

«کان» + «ما» + ماضی

مثال: كان ما رأى: ندیده بود / كنتُ ما ضربتُ: نزده بودم

«لم» + مضارع مجزوم «کان» + ماضی

مثال: لم يكن ذَهَبَ: نرفته بود / لم نكن رأينا: ندیده بودیم

ماضی استمراری

«کان» + مضارع

مثال: كان يذهبُ: می رفت / كنتم تَذْهَبُونَ: می رفتید / كُنَّا نَذْهَبُ: می رفتیم

ماضی استمراری منفی

«ما» + «کان» + مضارع

مثال: ما كان يَرْجِعُ: باز نمی گشت / ما كُنْما تَذْهَبانِ: شما (دو نفر)

نمی رفتید

«کان» + «لا» + مضارع

مثال: كان لا يَضْرِبُ: نمی زد / كنتُ لا أَجْلِسُ: نمی نشستم / كُنْتُ لا

تَذْهَبُنَ: نمی رفتید

«لم» + مضارع مجزوم «کان» + مضارع

مثال: لم يكن يذهبُ: نمی رفت

مضارع التزامی

۱ حروف ناصبه (به جز «لن») + مضارع

مثال: أن يذهبَ: که برود / حتَّى تَنْصُرُوا: تا پیروز بشوید

۲ فعل شرط

مثال: إن تصبرُ تنجحُ: اگر صبر کنی موفق می شوی.

۳ جواب طلب فعل مضارع بعد از امر و نهی که معمولاً قبل از آن هم

از «تا» استفاده می کنیم.

الف

أَتَمَّمُ (تَمَّمَ - يُتَمَّمُ)
 ۲ تمام می‌کنم، کامل می‌کنم
 آتَى ۲ آمدنی (کسی که می‌آید)
 أَثَارُوا (أَثَارَ - يُثِيرُ) ۲ برانگیختند
 آثَرَ ۲ برگزید
 أَثْقَلَ ۲ سنگین تر، سنگین ترین
 أَجَابَ (أَجَابَ - يُجِيبُ) ۲ پاسخ داد
 إجابات ۲ پاسخ‌ها، جواب‌ها
 الإجابة ۲ پاسخ، جواب
 أَجِبُ ۲ پاسخ بده
 إجتماعُ ۱ جمع شدن
 الإجتناَب ۱ دوری جستن
 أَجَرَ مَنْ (ترکیب اضافی)
 ۳ پاداش کسی که
 إَجَعَلَ (جَعَلَ - يَجْعَلُ) ۱ قرار ده
 إَجْعَلْنِي (إَجْعَلَ + نون وقایه + ضمیر
 مفعولی «ی»)) ۳ مرا قرار ده
 إَجْلِبِي (جَلَبَ - يَجْلِبُ) ۱ بیاور
 إَجْلِسْنَ (جَلَسَ - يَجْلِسُ) ۳ بنشینید
 أَجْلَسُهُ عِنْدَهُ ۳ او را نزد خود نشاند
 أَجُودُ ۲ بخشنده تر / ترین
 أَحَبُّ (حَبَّ - يُحِبُّ) ۱ دوست دارم

أ (حرف استفهام) ۲ آیا
 الآبار ۱ چاه‌ها
 إِبْتَعَدَ (إِبْتَعَدَ - يَبْتَعِدُ) ۳ دوری نمود
 إِبْحَثْ عَنِ (بَحَثَ - يَبْحَثُ)
 ۱ جست‌وجو کن
 إِبْرِيْسَم ۲ ابریشم
 إِبْرِيْق ۲ آبریز
 أبعاد ۲ شکل‌ها، ویژگی‌ها
 أَبْقِ (أَبْقَى - يُبْقِي) ۳ نگه‌دار، حفظ کن
 إِبْلِيس ۳ ابلیس، شیطان
 إِبْنِ الْمُقَفَّع ۲ ابن مقفع
 أبوك ۱ پدرت
 أبيض ۲ سفید
 إِتْجَاهَات ۱ جهت‌ها
 إِتَّخَذَ (إِتَّخَذَ - يَتَّخِذُ) ۲ بگیر
 أَتَذَكَّرُ (تَذَكَّرَ - يَتَذَكَّرُ) ۲ به یاد می‌آورم
 الإِتِّصَال ۱ تماس گرفتن
 إِتَّقُوا (إِتَّقَى - يَتَّقِي) ۲ پروا کنید
 أَتَّقَى ۱ پرهیزگارتر، پرهیزگارترین



أَحَبُّ ۱ و ۲ دوست‌داشتنی‌تر (ترین)	أَحْسَنُتُمْ (جواب شرط) ۲ نیکی می‌کنید
أَحَبُّ (أَحَبَّ - يُحِبُّ) ۳ دوست‌دار	أَحْسَنُهَا (ترکیب اضافی)
أَجَبَّتِي ۲ دوستانم	۳ بهترین آن را
إِحْتِفَاز ۱ نگاه داشتن	إِحْصَاء ۱ آمارگیری، شمارش
إِحْتِفَال ۱ جشن	أَحَقُّ ۳ شایسته‌تر
أَحْتَقِرَ (إِحْتَقَرَ - يَحْتَقِرُ) ۲ خوار شد	إِحْم (حَمَى - يَحْمِي) ۳ حمایت کن، نگه دار
إِحْتِيَال ۲ فریبکاری	أَحْمَر ۲ قرمز
الأحجار ۱ سنگ‌ها	أَحْيَاءُ مَائِيَّة (ترکیب وصفی)
أَحَد ۲ یگانه، یکتا	۱ موجودات آبی
أَحَدُ الأَثَارِ القَدِيمَةِ ۲ یکی از اثرهای قدیمی	أَحْيَاءُ ۳ زندگان
الأَحَد ۱ یک‌شنبه	أَحْيَاناً ۱ گاهی
إِحْسَان ۲ نیکی کردن	أَخَافُ (خَافَ - يَخَافُ) ۲ می‌ترسم
أَحْسَن ۲ نیکوترین	أَخْبَرْتُ (أَخْبَرَ - يُخْبِرُ) ۱ خبر داد، آگاه کرد
أَحْسِنُ ۲ نیکی کن	إِخْتَارْتُ (إِخْتَارَ - يَخْتَارُ) ۳ برگزید، انتخاب کرد
أَحْسِنُ (أَحْسَنَ - يُحْسِنُ) ۲ نیکی کن، خوبی کن	إِخْتَبِرُوا (إِخْتَبَرَ - يَخْتَبِرُ) ۲ بیازمایید
أَحْسَنَ (أَحْسَنَ - يُحْسِنُ) ۳ نیکی کرد، احسان نمود	أَخَذَ يُنَادِي [أَخَذَ (من أفعال القلوب) + مضارع = مصدر]
أَحْسَنْتُ (أَحْسَنَ - يُحْسِنُ) ۱ آفرین (برتو)	۲ شروع کرد به فریاد زدن
أَحْسَنُتُمْ (أَحْسَنَ - يُحْسِنُ) ۲ نیکی کنید	أَخَذْتُ كِتَاباً رَأَيْتُهُ (رَأَيْتُهُ: جملَةٌ وصفية) ۲ کتابی را برداشتم که آن را دیده بودم.